

افغانستان چند وقتی است که به کانون خبرهای ناخوشایند تبدیل شده و اوضاع این کشور بار دیگر توجه تمام جهان را به خود جلب کرده است. ایالات متحده آمریکا که در سال ۲۰۰۱ میلادی و به بهانه مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله کرد، به افغان‌ها وعده‌ی کمک داد؛ ولی با گذشت ۷ سال همچنان در برقراری ثبات در این کشور موفق نبوده و فرماندهان نظامی‌اش احتمال شکست را زمزمه می‌کنند! این در حالی است که اگر امروزه نیروهای ناموافق ائتلاف در افغانستان بر سر یک چیز توافق داشته باشند، آن چیز مهار پیشرفت‌های طالبان است. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که زمان آن فرارسیده که پیشرفت‌های اخیر طالبان را به عنوان نشانه‌ی خطر ببینیم، نه اینکه آن را انکار کنیم!

← دشواری‌های ثبات در افغانستان →

هر چند طالبان در افغانستان در حال حاضر یکی از عقب‌مانده‌ترین گروه‌های سیاسی در جهان است؛ اما پس از هفت سال جنگ، آمریکا و کشورهای عضو ناتو هنوز موفق به شکست کامل و حذف خطر طالبان نشده‌اند. این در حالی است که طالبان هم اکنون به لطف میانجیگری برخی کشورهای منطقه در حال مذاکره با دولت افغانستان است. مذاکراتی که گاه و بیگاه اخباری نیز از آن منتشر می‌شود. در این نوشتار هدف ما تفسیر این مذاکرات نیست؛ بلکه پیدا کردن چند جواب برای چند پرسش است. آیا برقراری ثبات در افغانستان آنقدر برای آمریکا و متحدان غربی‌اش دشوار بوده که آنها بعد از نزدیک به گذشت ۷ سال، حاضر به مذاکره با طالبان شده‌اند؟ آیا دستاوردهای هفت سال زمان به زباله‌دان ریخته شده است؟ آیا مقاومت طالبان در برابر آمریکا نتیجه داده و از این به بعد هر گروه شورشی که بر علیه منافع آمریکا فعالیت کند، می‌تواند امیدوار باشد که با مقاومت در برابر آمریکا می‌تواند به منافع خود برسد؟ مقامات آمریکایی هر چند پاسخ صریحی به این سوالات نمی‌دهند و بیشتر تأکید می‌کنند که جنگ با تروریسم جنگی طولانی مدت است، ولی واقعیت این است که جنگ در افغانستان به نفع طالبان گره خورده است. در واقع با وجود اینکه زمان به اندازه‌ی کافی سپری شده و نیروهای نظامی غربی تجربه‌ی لازم را نیز برای مقابله با شورشیان به دست آورده‌اند، ولی تاریخ افغانستان نشان داده که نیروهای خارجی نمی‌توانند برای مدتی نامحدود در افغانستان

برای افغانستان و راه حل‌های بی‌انجام

هیاهو برای هیچ!

محمدصادق امینی

بمانند تا سرانجام طالبان را شکست دهند. بدتر از آن آمریکا و ناتو مجبور شده‌اند نبرد زمینی خود را متوقف کنند و حملات هوایی انجام دهند که این موضوع به دلیل این که روزه‌روز به پاکستان و مرزهای شمالی آن نزدیک می‌شوند، مشکلات تازه‌ای را برای آنان ایجاد کرده است. این تازه همه چیز نیست. ژنرال «مارک کالرتن اسمیت» فرمانده نیروهای انگلیسی در افغانستان اخیراً گفته که این ستیز و جنگ گره خورده، راه حل نظامی ندارد. هر چند طرفین غربی این جنگ دوست ندارند که یک پیروزی تحمل‌ناپذیر را به طالبان هدیه بدهند، ولی در همین حال به این نتیجه رسیده‌اند که احتمال پیروزی در این جنگ برای طرفین یک توهم است! در واقع غرب در افغانستان به این باور رسیده است که از طریق مبارزه‌ی مسلحانه نمی‌تواند بر طالبان تسلط یابد و طالبان نیز می‌داند که آمریکایی‌ها را با کلاشینکوف و خودروی حامل بمب نمی‌توان بیرون کرد! در چنین شرایطی چه می‌توان کرد؟ «استفان هارپر» نخست‌وزیر کانادا در پاسخ به این سوال به شبکه تلویزیونی CBS می‌گوید: «آن چه که ما باید انجام دهیم، برقراری امنیت اساسی و آموزش نیروهای افغان است تا بتوانند به طور تدریجی مسوولیت‌های امنیتی کشورشان را بر عهده بگیرند. به اعتقاد من اگر حضور ما در افغانستان چارچوب زمانی مشخصی نداشته باشد، هرگز نمی‌توانیم شاهد برقراری امنیت از سوی خود

افغان‌ها باشیم».

غرب و پذیرش صلح با طالبان

به باور بسیاری از کارشناسان سیاسی و فرماندهان نظامی غربی، جامعه بین‌المللی در حالی در هفتمین سال اشغال افغانستان قرار دارد که نه تنها شرایط در این کشور بهبود نیافته، بلکه بدتر نیز شده است. عملیات تروریستی و بمب‌گذاری و فساد و کشت‌خشاخ در این کشور افزایش یافته و این در حالی است که با هر کودک و غیر نظامی کشته شده در افغانستان توسط نیروهای غربی و ناتو، تروریسم جهانی نیز با سرعت بیشتری رشد می‌کند. در واقع باید بگوییم که مذاکرات دولت افغانستان با نیروهای طالبان و پذیرش آنان به عنوان طرف درگیر در جنگ داخلی و یا به عنوان شریک احتمالی، بیش از آنکه از موضع ضعف صورت گرفته باشد، بیانگر رشد نوعی واقع‌بینی در غرب مبنی بر این است که اشغال نظامی افغانستان سبب تحریک و مشروعیت بخشی به یک مقاومت ملی گشته و صرف نظر از موضع کشورهای غربی در این خصوص، نیروهای طالبان تبدیل به نماد این مقاومت شده‌اند. در این میان اما تبلیغات نیروهای طالبان نیز مبنی بر اینکه تمام نیروهای خارجی اشغال‌گر هستند، آشکارا موفق بوده است. این در حالی است که در باور افغان‌ها نیز نیروهای آمریکایی در افغانستان از نقش آزادکننده به اشغال‌گر تبدیل شده‌اند و نظامیان خارجی در این کشور بیش از آن که راه حلی برای مسایل این کشور باشند، به قسمتی از مشکلات این کشور تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی، به باور کارشناسان مسایل بین‌المللی، فرار از خطر شکست جامعه‌ی جهانی در افغانستان، باعث شده است تا شماری از این کشورها بر لزوم مذاکره با گروه طالبان تأکید کنند. در واقع می‌توان گفت اگر این کشورها در افغانستان شکست بخورند، وجهه‌ی ملی و بین‌المللی آنان زیر سوال می‌رود و آنها اکنون می‌خواهند با مطرح کردن مذاکره با طالبان از یک خطر احتمالی پیشگیری کنند.

← افغانستان، ۷ سال پس از اشغال →

این روزها فشار فرماندهان آمریکایی مستقر در افغانستان برای بیشتر شدن نیروها در این کشور، به مهمترین موضوع بحث عمومی مقامات ارشد نظامی آمریکا و منبعی برای ایجاد چالش میان برنامه‌ریزان پنتاگون تبدیل شده است. اختلاف نظر فرماندهان و مقامات آمریکایی آن چنان زیاد شده که آنها حتی در بحث



حاکمیت غیر انسانی در عرض چند روز شد، تا جایی که همه‌ی کارشناسان و تحلیل‌گران، ورود سربازان عضو ائتلاف را به یک «پیک نیک» تشبیه کردند. آنچه در این مقطع و تا قبل از تهاجم ایالات متحده و هم‌پیمانان آن به عراق در سال ۲۰۰۳ به عینیت قابل مشاهده بود، محو نسبی و تقریباً لازم رژیم طالبان و جنبش تروریستی القاعده در این منطقه ژئوپولیتیک بود. اما سرنوشت برای طالبان و القاعده به نظر می‌رسد سرانجام دیگری را رقم زده و «گوی آتشین» عراق برای آنان تبدیل به «مهره شانس» شد. در واقع باید گفت که اصولاً استراتژی



افغانستان و

یک استراتژی شکست خورده

در سال ۲۰۰۱ و متعاقب حملات تروریستی در ۱۱ سپتامبر به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک، اجماع نظر بین‌المللی موجب ایجاد یک ائتلاف ضد تروریستی برای حمله به افغانستان و رژیم ارتجاعی طالبان شد. پوسیدگی نظام منحط طالبان در افغانستان از درون و تهاجم نظامی از خارج موجب فروپاشی این

اصولاً استراتژی کنونی ائتلاف ضد تروریستی و نیروهای ناتو (ایساف) در افغانستان که بر مبنای حذف فیزیکی عناصر القاعده و طالبان برنامه‌ریزی شده است، از مدت‌ها قبل نشان داده است راه حل اساسی و درستی برای مبارزه با این پدیده و جنبش ارتجاعی نخواهد بود

کنونی ائتلاف ضد تروریستی و نیروهای ناتو (ایساف) در افغانستان که بر مبنای حذف فیزیکی عناصر القاعده و طالبان برنامه‌ریزی شده است، از مدت‌ها قبل نشان داده است راه حل اساسی و درستی برای مبارزه با این پدیده و جنبش ارتجاعی نخواهد بود. حتی اظهارنظرهای متعدد و گزارش‌های منابع مستقل بین‌المللی و سازمان‌های اطلاعاتی نیروهای ائتلاف مستقر در افغانستان طی یک سال اخیر همگی سرشار از ناامیدی و هشدارهایی مبنی بر شکست استراتژی کنونی در مبارزه با طالبان و موقعیت بی‌ثبات کنونی است. با وجود این، حقیقت این است که زمان برای اعتراف «اربرت گیتس» وزیر دفاع و «مایک مولن» رییس ستاد مشترک ارتش این کشور به شکست استراتژی قبلی بسیار دیر بوده و حتی چنانچه استراتژی جدید به بهترین وجه ممکن نیز اجرا شود، مستلزم پرداخت هزینه‌های کلان و زمان درازی است. متأسفانه اذعان به شکست استراتژی قبلی در شرایطی اتفاق می‌افتد که جدا از تبعات سنگین آن، در حوزه میدانی و تصویرسازی عینی بحران، هیچ حرکت ملموسی به سمت روندهای درست و منطقی مشاهده نمی‌شود. تغییر استراتژی در خصوص بحران افغانستان هیچ نشانه‌ی روشنی از دگرگونی در اهداف ساختاری و رویکرد نوین از خود بروز نداده و به نظر می‌رسد باز هم تاکتیک به جای استراتژی در حال بازآفرینی است. پس می‌توان نتیجه گرفت تا زمانی که ایالات متحده و هم‌پیمانان آن در افغانستان به تغییرات اساسی در اهداف خود دست نزنند، هیچ اتفاق خاصی در موقعیت وخیم و بی‌ثبات این کشور و منطقه‌ی پیرامون آنان نیفتاده و تمامی «هیاهو برای هیچ» خواهد بود.



اعزام سریع نیروها از عراق به مناطقی از افغانستان که خشونت در آنها در حال افزایش است، با مشکلات اساسی روبه‌رو شده‌اند. حتی برخی از این مقامات که قبلاً اظهار می‌کردند ارتش آمریکا در وضعیت مناسبی در افغانستان قرار دارد، اکنون مجبور شده‌اند تا اعلام کنند که در مبارزه با گروه‌های شبه نظامی ناتوان شده و قادر به جلوگیری از عملیات غافلگیرانه‌ی طالبان و القاعده که همچنان در حال افزایش است، نیستند. این در حالی است که تحرکات شبه نظامیان تروریست طالبان و سایر مخالفان مسلح در افغانستان رو به

گسترش است و حضور این نیروها در استان‌های اطراف کابل، حتی امنیت پایتخت افغانستان را نیز تهدید می‌کند. حتی بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، از ابتدای سال جاری میلادی بیش از ۱۵۰۰ غیر نظامی در افغانستان جان خود را از دست داده‌اند، نیروهای آمریکایی و ناتو در زمینه مبارزه با مواد مخدر در افغانستان نیز ناکام بودند و هم اکنون این کشور به تنهایی حدود ۹۵ درصد مواد مخدر جهان را تولید می‌کند. اگر چه گفته می‌شود امسال میزان کشت خشکاش در افغانستان ۱۹ درصد کاهش یافته، اما حدود ۹۰ درصد این مواد در مناطق ناامن این کشور به ویژه در استان‌هایی که نظامیان آمریکایی و انگلیسی حضور دارند، تولید شده است. از سوی دیگر انتقادها از گسترش نیافتن روند بازسازی در حال افزایش است و بسیاری از کارشناسان معتقدند بخش زیادی از کمک‌ها برای بازسازی افغانستان، به کشورهای مبدا بازمی‌گردد. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، ۴۰ درصد کمک‌های جامعه‌ی جهانی از طریق موسسات و کارمندان خارجی به کشورهای کمک‌کننده بازگردانده می‌شود. این در حالی است که با گذشت هفت سال از حضور نظامیان

آمریکایی در افغانستان، فقط ۲۰ درصد مردم این کشور از نعمت روشنایی برق برخوردارند و تهیه‌ی نان، مهم‌ترین دغدغه‌ی افغان‌ها به ویژه روستائینشان است! با وجود این، چنین اظهارات و گزارش‌هایی تنها نوک کوه یخی است که مدت‌ها است از زیر آب خارج شده است چرا که قبلاً نیز به طور متناوب مجامع جهانی و محافل حقوق بشری نسبت به قتل عام غیر نظامیان و نقض حقوق بشر، گسترش کشت و تجارت مواد مخدر، عدم امنیت و ناکارآمدی طرح‌های بازسازی در این کشور هشدار داده‌اند.